



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عزیزان دو مطلب مرقوم داشته اند؛ مطلب اول اینکه قبلاً عرض کردیم که سلس مربوط به دو طائفه است که یکی از آنها مادر است البته در صورتی که میت فرزند نداشته باشد ولی در عین حال برادرانی داشته باشد که عرض کردیم در اینجا این برادران حاجب مادر می شوند و مادر چونکه میت فرزند ندارد بجای اینکه ثلث ارث ببرد بخاطر وجود این برادران سلس ارث می برد و حجب آنها نسبت به مادر حجب به نقصان می باشد: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةٌ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾<sup>۱</sup>.

مطلب دوم اینکه شخصی از دنیا رفته درحالی که پدر و مادر و یک پسر و یک دختر دارد که در اینصورت این دو فرزند سهم مفروض ندارند ولی ترکه طبق: "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ" بین آنها تقسیم می شود، خب اینجا فریضه به شش سهم تقسیم می شود زیرا پدر و مادر هرکدام سلس می برند و هر دو مخرج با هم متمائل هستند لذا مال به شش سهم تقسیم می شود و یک ششم را پدر و یک ششم را مادر می برد و چهار ششم باقی می ماند که این چهار ششم را باید به سه سهم تقسیم کنیم تا دو سهم را پسر و یک سهم را دختر ببرد یعنی در واقع نارسایی در کسرها بوجود می آید زیرا درست است که نصیبشان چهار ششم است ولی باید به سه سهم تقسیم شود که خب قبلاً عرض کردیم درصورت نارسایی در کسرها به عدد رئوسشان نگاه می کنیم و آن را میزان قرار می دهیم که در اینجا ۳ می باشد و بعد این عدد رئوس را در اصل فریضه که ۶ بود ضرب می کنیم که حاصلش می شود ۱۸ و حالا سلس از ۱۸ یعنی ۳ سهم متعلق به پدر و سلس

دیگر آن یعنی ۳ سهم نیز متعلق به مادر می باشد و ۱۲ سهم باقی می ماند که به سه سهم تقسیم می شود و از این مقدار دو سهم یعنی هشت هجدهم متعلق به پسر و یک سهم یعنی چهار هجدهم متعلق به دختر می باشد.

خب و اما دیروز عرض کردیم که صاحب جواهر صور مختلفی را برای فریضه ذکر می کند به این بیان که: «فإذا عرفت هذا، فالفریضة (أى التركة) إما وفق السهام أو زائدة أو ناقصة.

### القسم الأول:

أن تكون الفریضة بقدر السهام، فان انقسمت (أى الفریضة) من غیر کسر فلا بحث، مثل أخت لأب (نصف) مع زوج (نصف)، فالفریضة من اثنين لكل منهما نصف، أو بنتین (ثلثین) وأبوين (سدس)، أو أبوين (سدس) وزوج (نصف)، فالفریضة من ستة و هي تنقسم بغیر کسر كما هو واضح»<sup>۲</sup>.

نکته: فریضه در باب عبادات به نمازهای واجب گفته می شود اما در باب ارث به آن سهام مالی که ورثه از ترکه می برند گفته می شود یعنی در آنجا اسم معنی و حدث و عمل است ولی در باب ارث مال و اسم ذات و اسم عین می باشد به عبارت دیگر فریضه در اینجا یعنی ترکه ای که برای آن فروض و سهامی به عنوان ارث در نظر گرفته شده است و در واقع محل آن فروض می باشد.

صاحب جواهر در ادامه صورت دیگری را برای فریضه ذکر می کند و می فرماید: «وإن انكسرت الفریضة فإما علی فریق واحد أو أكثر (مثل أبوين و خمس بنات که یک ششم پدر و یک ششم مادر می برند و چهار ششم می ماند و پنج دختر که جور در نمی آید)، فالأول لا يعتبر فيه من النسبة بين العدد (که در مثال مذکور ۵ بود زیرا پنج دختر بودند) والنصيب (که نصیبشان در مثال مذکور ۴ از ۶

<sup>۲</sup> جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۶، ط ۴۳ جلدی.

<sup>۱</sup> سوره نساء، آیه ۱۱.

بود) سوى التوافق والتباين، للاحتياج إلى تصعيد المسألة على وجه تنقسم على المنكسر، واعتبار التداخل يوجب بقاء الفريضة على حالها فلا يحصل الغرض، ولذا يقتصر على اعتبار النسبة بين نصيب من انكسر عليه وعدد رؤوسهم، فيضرب حينئذ عددهم (يعنى ۵ دختر در مثال مذکور) في أصل الفريضة (يعنى در ۶) إن لم يكن بين نصيبهم وعددهم وفق أي كانا متباينين، فما اجتمع صحت منه المسألة، مثل زوج وأخوين، فإن الفريضة فيه من اثنين، فإن الزوج له نصف، وهما أقل عدد يخرج منه النصف صحيحا، فواحد منهما نصيب الزوج والثاني ينكسر على الأخوين، ولا موافقة فيضرب عددهما (يعنى عدد دو برادر) في أصل الفريضة (يعنى ۲) فبلغ أربعة، فتصح القسمة حينئذ بلا كسر (که دو سهم به زوج و به هر کدام از أخوين یک سهم می دهيم).

و مثل أبوين وخمس بنات، فإن فريضتهم ستة لأن فيها من الفروض سدسا (برای پدر و مادر) وثلثين (برای خمس بنات)، ومخرج الثلث (يعنى ۳) يداخل مخرج السدس (يعنى ۶) فأصل الفريضة مخرج السدس، وهو ستة، للأبوين منها اثنان، فتبقى نصيب البنات من ذلك أربعة، لا تنقسم على البنات صحيحة، ولا وفق لأنك إذا أسقطت الأربعة من الخمسة بقي واحد، فيضرب عددهن وهو خمسة في ستة، فما ارتفع فمنه الفريضة، وهو ثلاثون، للأبوين عشرة، وللبنات عشرون، لكل واحدة أربعة»<sup>۳</sup>.

بقية بحث بمائد برای فردا إن شاء الله تعالى ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُحَمَّد و آله الطاهرين

<sup>۳</sup> جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۳۹، ص ۳۳۷، ط ۴۳ جلدی.